

ارزش افزوده

نشریه درفش کویانی

هشتم مهر ماه هشتاد و شش

افزایش ارزش که پول را به سرمایه تبدیل می‌کند از پول حاصل نمی‌شود. پول به عنوان وسیله‌ای برای خرید و فروش فقط بهای کالا را می‌پردازد و اگر راکد بماند (به حال خود رها شود) اضافه نخواهد شد. پس این تغییر ارزش باید از کالایی باشد که خریداری شده و سپس گرانتر فروخته می‌شود. این تغییر نه در خرید و نه در فروش مجدد انجام می‌شود (ما فرض می‌کنیم در عمل دو ارزش معادل با هم معامله می‌شود). پس تنها راه ممکن برای حل این معما این است که کالایی وجود داشته باشد که این تغییر را پس از خرید و قبل از فروش حاصل کند (تغییر ارزش مبادله). در واقع این کالا باید در ضمن مصرف ارزش مبادله نیز تولید کند.

این کالا قدرت کار یا نیروی کار کارگر نامیده می‌شود که شامل کلیه قابلیت‌های ذهنی و جسمی است که کارگر آن‌ها را به کار می‌گیرد تا شی مفیدی (کالا) تولید کند.

به این نکته توجه شود که سرمایه‌دار برای اینکه بتواند نیروی کار را خریداری نماید کارگر باید فاقد ابزار تولید باشد تا نتواند با فروش کالایی که خود می‌سازد، رفع نیاز کند و مجبور باشد نیروی کار خود را چون کالایی در بازار به فروش رساند و از این راه ارتزاق کند.

این رابطه مشخصه دوره سرمایه‌داری است که مالک ابزار تولید نیروی کار کارگر را به صورت کالا در بازار خریداری می‌کند و کار کارگر به کار مزدوری تبدیل می‌شود.

کارگر برای اینکه کالا تولید کند باید کارش برای خریدار کار (سرمایه‌دار) مفید باشد (ارزش مصرف به وجود آورد) پس سرمایه‌دار به وسیله کارگر، خود ارزش مصرف ویژه و شی مفید خاصی (کالا) تولید می‌کند. عناصر دخیل در کار را می‌توان به صورت زیر نام برد:

کار (خود فعالیت): به معنای صرف توان (بدنی، ذهنی و یا تخصصی) که نیازمند توجه دائمی است.

شی: همان چیزی که با جذب کار به کالا تبدیل می‌شود.

ابزار تولید: اشیا خارج از شی مورد کار که به وسیله آن‌ها شی کار را جذب می‌کند.

به این نکته توجه شود که تفاوت دوره‌های سیر تکامل اجتماعی براساس ماتریالیسم تاریخی ابزار تولید است.

خاصیت محصول، ماده اولیه و یا وسایل کار به عنوان ارزش مصرف شی مفید فقط تابع محل آن در عمل کار است و اگر جای آن تغییر کند، خاصیت آن نیز تغییر خواهد کرد. هر ارزش مصرفی که به عنوان وسیله تولید وارد پروسه تولید می‌شود خاصیت محصول بودن را از دست می‌دهد و فقط سمت معاونت در کار را برای تولید محصول جدید دارا خواهد بود. ثمره مصرف استحالی، محصولی است که غیر از مصرف کننده، ارزش دیگری ندارد.

برای بررسی چگونگی تولید ارزش افزوده در نظر می‌گیریم که سرمایه‌دار برای انجام کار، وسایل لازم را خریداری می‌نماید و بهترین جنس را برای پروسه تولید و با قیمت واقعی خریداری می‌کند و نیز فرض می‌کنیم

کارگر روزمزد است. در ضمن ماهیت عمومی کار با دخالت سرمایه‌داری تغییر نمی‌کند در نتیجه در حین مصرف نیروی کار به وسیله سرمایه‌دار، جنبش نیروی کار با دو مورد روبرو می‌شود:

۱- کارگر زیر نظر کنترل‌گر سرمایه‌دار فعالیت می‌کند. سرمایه‌دار دقت دارد که وسایل تولید دچار خسارت و زیان نشود و ضرر به حداقل برسد.

۲- محصول مربوط به کارگر نیست (تولیدکننده مستقیم) بلکه متعلق به سرمایه‌دار است. تا این که سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را روزانه می‌پردازد ولی صرف این نیرو از طرف کارگر برای سرمایه‌دار مانند نیروی اسبی است که برای یک روز اجاره کرده باشد و به او تعلق دارد. در واقع مصرف کالا به عهده خریدار است و دارنده کالا (نیروی کار - کارگر) با واگذاری کردن کار خود، ارزش مصرفی را که فروخته است، تسلیم می‌کند.

در عمل کارگر نیروی کار خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد و با وسایل تولید بورژوازی کالا تولید می‌کند و از سوی دیگر با خرید کالایی که در اصل به او ولی در عمل به سرمایه‌دار تعلق دارد بر ارزش آن می‌افزاید.

محصول برای سرمایه‌دار یک ارزش مصرف است ولی در تولید تجاری، ارزش مصرف شی مفید فقط به عنوان شی دارای ارزش به کار می‌رود و این ارزش باید قابل مبادله باشد (کالا قابل فروش باشد). در پروسه تولید باید ارزش کالای تولیدی، از ارزش وسایل تولید، مواد اولیه و نیروی کار بیشتر باشد. از نگاه دیگر سرمایه‌دار نمی‌خواهد فقط شی مفید تولید کند بلکه می‌خواهد یک ارزش اضافه تولید نماید.

همان گونه که کالا در عین حال ارزش مصرف و ارزش مبادله است، در پروسه تولید نیز این امر صادق است. ارزش یک کالا به وسیله مقدار کاری که برای ایجاد آن صرف شده و بر اساس زمان اجتماعی (ارزش هر ساعت کار) لازم برای تولید آن معین می‌شود.

برای توضیح بیشتر برای چگونگی تولید ارزش افزوده در پروسه تولید به مثال زیر دقت کنید:

فرض کنیم برای تولید ۵ کیلو نخ، سرمایه‌دار به ۵ کیلو پنبه (به عنوان ماده اولیه) احتیاج دارد که آن را به ارزش ۱۳\$ از بازار خریداری می‌کند. اگر هزینه استهلاک وسایل تولید را ۳\$ در نظر بگیریم در مجموع ۱۶\$ هزینه شده است. حال باید دید که ارزش افزوده کارگر چیست؟ در اینجا نوع ویژه کار و یا کیفیت آن مورد نظر نیست بلکه کمیت آن حائز اهمیت است و نیز هدف رفع احتیاجات خاص (که هدف فعالیت کارگر را تشکیل می‌دهد) نیست بلکه فقط مدت زمانی است که کارگر نیروی کار خود را به صورت کوششی مفید به کارفرما فروخته است. اگر ارزش روزانه کار را ۴\$ (معادل ۴ ساعت کار) در نظر بگیریم (فرض می‌کنیم ۴ ساعت کار برای رفع نیازهای زندگی کارگر کافی است). در این صورت ریسنده مبلغ ۴\$ را به صورت ارزش به پنبه افزوده است. اکنون ارزش کل محصول (۵ کیلو نخ) ۲۰\$ است از قرار هر کیلو ۴\$. در اینجا فرض می‌کنیم که نخ ها با همین قیمت به فروش می‌رسد. در این صورت به نظر می‌رسد که ارزش افزوده ایجاد نشده است. ولی اگر دقیق تر با این موضوع نگرینسته شود نتیجه چیز دیگری خواهد بود.

نیروی کار به این دلیل ۴\$ ارزش دارد که وسایل لازم برای رفع نیازهای روزانه کارگر ۴\$ است و کارگر ارزش معادل با این مبلغ را در نصف روز کار تولید می‌کند. البته او می‌تواند بر میزان این تولید بیفزاید (با یک روز کامل کار). در نتیجه ارزش نیروی کار از لحاظ کمی با ارزش ایجاد شده تفاوت دارد، یعنی کارگر هنگام فروش نیروی

کار خود برابر با مقدار لازم دریافت می‌کند در صورتی که هنگام مصرف بیش از حد مورد نظر در هنگام خرید نیروی کار، کار ایجاد می‌نماید. در اینجا کارگر فروشنده نیروی کار است و مانند هر فروشنده کالای دیگر ارزش مبادله آن را دریافت می‌کند و ارزش مصرف آن را تسلیم می‌نماید. ارزش مصرف نیروی کار متعلق به فروشنده (کارگر) نیست بلکه سرمایه‌دار، پول ارزش نیروی کار را برای یک روز پرداخته است. حال اگر ارزش مصرف یک روز بیش از ارزش روزانه نیروی کار باشد، این فقط سعادت است که بدون صدمه زدن به فروشنده، شامل حال خریدار می‌شود.

در نظر داشته باشید که کارگر در کارخانه روزی ۸ ساعت (یک روز کامل) کار می‌کند. در مثال اگر ۵ کیلو پنبه با جذب ۴ ساعت کار تبدیل به ۵ کیلو نخ می‌شود، حال؛ ۱۰ کیلو نخ با جذب ۸ ساعت کار تبدیل به ۱۰ کیلو نخ می‌شود. پول حاصله از این یک روز کار ۸ ساعته \$۴۰ خواهد بود. بهای ۱۰ کیلو نخ \$۴۰ است ولی ارزش کل کالای مصرفی \$۳۶ (\$۲۶، ۱۰ کیلو پنبه - \$۶ استهلاک وسایل و \$۴ برای یک روز کامل کار). در این صورت \$۴ ارزش افزوده تولید شده است و نیرنگ سرمایه‌داری در همین موضوع نهفته است که پول تبدیل به سرمایه شده است.

در بازار سرمایه‌دار کلیه کالاها را به ارزش واقعی آن‌ها خریداری می‌کند سپس مانند هر خریدار دیگری ارزش مصرف آن‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهد. صرف نیروی کار که در عین حال تولید کالا است محصولی با \$ ارزش ایجاد می‌کند. سرمایه‌دار که پس از خرید کالا بازار را ترک کرده، اکنون به عنوان فروشنده باز می‌گردد و کالای تولیدشده را بدون اینکه پیشیزی به آن بیفزاید (از ارزش آن چیزی بیشتر بخواهد) می‌فروشد ولی در عین حال \$x بیشتر از آنچه در ابتدا سرمایه‌گذاری کرده به دست می‌آورد.

می‌توان گفت که تولید ارزش افزوده جز تولید ارزش که از حدی تجاوز کرده باشد چیز دیگری نیست. اگر عمل نیروی کار فقط مدتی ادامه یابد و به جای ارزش نیروی کار که سرمایه‌دار بهای آن را پرداخت کرده است، ارزش معادل قرار گیرد، فقط ارزش تولید شده است ولی اگر از این حد تجاوز کند، ارزش افزوده تولید خواهد شد.

چون کار انسان زنده ارزش دارد پس ارزش نیروی کار، ارزش وسایل معیشتی است که برای صاحب نیروی کار (کارگر) لازم است تا بتوان روز بعد در همان شرایط نیرو و سلامت، عمل خود را تجدید کند. از طرفی شامل وسایل ارتزاق جانشینان (فرزندان) کارگر نیز می‌باشد.

هنگامی که بهای نیروی کار به حداقل تنزل کند و به ارزش وسایل معیشتی اولیه منحصر گردد به طوری که اگر از آن چیزی بکاهند، زندگی کارگر با مخاطره روبرو شود، در این موقع کارگر بدترین و پست ترین نوع زندگی را تجربه می‌کند. از طرف دیگر چون ارزش نیروی کار مبتنی بر شرایط طبیعی زندگی است، در این صورت بهای آن کمتر از ارزش آن است.

از این نکته نباید غفلت کرد که کارگر، کار خود را به صورت نسبی به سرمایه‌دار می‌فروشد یعنی در دنیای سرمایه‌داری، کارگر پیش از آنکه مزدی دریافت کند، نیروی کار خود را در اختیار سرمایه‌دار قرار می‌دهد که این نوع فروش نیروی کار برای سرمایه‌دار سود سرشاری را در بردارد.

عناصر مختلف دخیل در پروسه تولید دارای سهم مختلفی در تشکیل ارزش محصولات هستند. کارگر با افزودن مقدار تازه کار، ارزش تازه به کار اندوز (شی‌ای که تبدیل به کالا می‌شود) اضافه می‌نماید. از طرف دیگر ارزش وسایل تولید محفوظ مانده و به محصول (به واسطه کار) انتقال داده می‌شود. کارگر با اضافه کردن ارزش جدید، ارزش سابق (دستگاه و مواد اولیه) را نیز حفظ می‌کند. این نتیجه مضاعف فقط از خواص مضاعف کار نتیجه می‌شود یعنی کار باید از طرفی ارزش جدید ایجاد کند و از طرف دیگر ارزش ابزار تولید و مواد اولیه را حفظ کند و هر دو ارزش را به محصول انتقال دهد. اگر جنبه دوم (انتقال ارزش) برای کارگر قیمتی ندارد، برای سرمایه‌دار که حفظ منافع خود را مدیون آن است، امری حیاتی است و ارزش خود را در مواقع بحرانی (توقف کار) که سرمایه‌دار باید مخارج ابزار تولید، مواد اولیه (که سرمایه او را تشکیل می‌دهد) بپردازد، نشان می‌دهد.

باید گفت که ارزش وسایل تولید محفوظ مانده ولی دوباره ایجاد نشده است زیرا اشیایی که در آن‌ها اصلاً این ارزش وجود دارد، فقط موفعی از بین می‌رود که تبدیل به صورت تازه‌ی مفید شوند و ارزش در این تغییر شکل ثابت خواهد ماند. چیزی که تولید شده است یک کالای مفید جدید است که در آن ارزش سابق خودنمایی می‌کند ولی نیروی کار کارگر، هر لحظه یک ارزش تازه ایجاد می‌کند. (کارگر با کار خود تولید ارزش کرده و آن را جانشین پولی که سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار پرداخته، می‌کند.)

مدت کار از معادل ارزش نیروی کار بازتولید شده و شی‌ای که کار روی آن انجام شده، اضافه شده و تجاوز می‌کند. پس نیروی کاری که به جنبش افتاده فقط ارزش خود را تولید نمی‌کند، بلکه با انتقال ارزش وسایل تولید، ارزشی اضافه بر آن ایجاد می‌کند. این نیز وسیله‌ای دیگر برای تولید ارزش افزوده است.

با توجه به مباحث مطرح شده می‌توان به روشنی دلیل تضاد منافع کارگر - کارفرما و در واقع پرولتاریا - بورژوا را درک کرد. این مبارزه ایست که سرنگونی کامل نظام سرمایه‌داری و برقراری نظم نوین ادامه خواهد داشت.

نشریه درفش کاویانی

منبع: سایت سلام دمکرات

یکشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۷، بوسیله ی دیاکو